

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

يكدفعه مرحوم آقا به من می گفتند: - مقداری حرف و نقل و اینها بود- فلانی به حرف و نقل مردم کار نکن، فقط کار خودت را بکن. چون حرف و نقل تمامی ندارد، یعنی شما نمی توانی پای دهان هر کسی صاف بایستی مگر آدم چقدر قدرت دارد. پای دهان این بایستد، آن یکی بایستد، آن یکی بایستد. این که نمی شود خیلی بتواند مواظب کلام خودش باشد. مردم را که نمی تواند کنترل کند بله کار خودت را برو بکن، حرف و نقل کنترل ندارد. ایشان می فرمودند: من که برای نجف رفتم هنگامی که می رفتم مسائلی پیش آمده بود که به طور کلی نقشه ایران را از جغرافیای زمین محو کرده بودم، یعنی ایرانی دیگر وجود ندارد. یعنی جوری شده بود که پشت سر من حرف هایی بود. خیلی عجیب است چقدر این تاریخ تکرار می شود. خدا پیامرزد یک پسر عمویی ایشان داشتند که شماها او را باید در مشهد دیده باشید به نام آقا سید عباس هاشمی بود. بعد از فوت مرحوم آقا یک روز که منزل ایشان به

عنوان بازدید رفته بودیم می گفت: - سید عباس به من هم علاقمند بود که تا آخر عمر، من هم به منزلش می رفتم - فلانی من گریه پدرت را دیدم که در کوچه حمام وزیر همان کوچه شاه آباد، کنار کوچه نشسته بود و از دست قوم و خویش هایش داشت گریه می کرد می گفت من گریه پدرت را دیدم. حالا کار ما به اینجا نرسید. یا درباره امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که فرمودند: وَ سَتَّبِعُكَ ابْنُكَ بِتَظَاْفِرٍ اُمَّتِكَ عَلٰی هَضْمِهَا خِیْلٍ عِبَارَتِ عَجِیْبِی اِسْتِ خِیْلٍ اِیْنِ عِبَارَتِ كُوبِنْدَه اِسْتِ. اِیْنِ اَمْتِ چَه كَسَانِی بُودِنْدِ هَمِیْنِ كَسَانِی بُودِنْدِ كِه سِر نَمَازِ پِشْتِ سِر پِیْغَمْبِرِ جَا رَزُو می كَرْدِنْدِ وَ بَرَایِ اَبِ وَضُویِ پِیْغَمْبِرِ سَبَقْتِ می كَرَفْتِنْدِ. وَ سَتَّبِعُكَ ابْنُكَ بِتَظَاْفِرٍ اُمَّتِكَ عَلٰی هَضْمِهَا یَعْنِی پِشْتِ دَر پِشْتِ دَر اَفْتَاذِنْدِ "عَلِی هَضْمِهَا" تَا اَو لِه كِنْدِ. چَه دِیْدِ اَمِیْر اَلْمُؤْمِنِیْنِ كِه اِیْنِ عِبَارَتِ رَا می كَوِیْدِ عِبَارَتِ هَایِ اِیْشَانِ كِه شُوخِی نُبُودَه اِسْتِ. حَالَا مَا اَغْرَاقِ می كَنِیْمِ مَا تَفْرِیْطِ می كَنِیْمِ اَنّهَا كِه اِیْنِ كُونَه نُبُودِنْدِ. عِبَارَتِ اِیْشَانِ وَ حَرْفِ هَایِ اِیْشَانِ دَر سِتِ اِسْتِ. اَو اَز اِیْنِ اَمْتِ چَه دِیْدِه اِسْتِ؟

من بعد از مرحوم آقا، این را احساس کردم نمی دانم دیگر آیا آنها تا جای تهمت زدن هم جلو

رفتند هر چه از دستشان برآمد انجام دادند. یعنی برای من خیلی عجیب بود که آخر حفظ مکتب تا کجا تا کجا آدم باید؟ یکی نقل می‌کرد که ما در مجلسی مردها بودیم، می‌گفت داشتم می‌شنیدم که یک نفر به دیگری می‌گفت: برای حفظ ولایت هر دروغی خواستی بگو عیب ندارد. هر چه می‌خواهی دروغ بگویی بگو، بعد هم دیدم یک حرف‌هایی راجع به من رفقای خودمان دوستان خودمان آنهایی که زنگ می‌زدند دارند می‌زنند. این مسائل گذشت گفتیم علی الله هر چه می‌خواهد باشد. آنچه که باعث شد که من توجه نکردم و همین‌طور ایستادم و به مسائل خیلی توجه نکردم همین توجهم به مسائل مستمره تاریخ بود که این چیزها غیر مسبوق به سابقه نبوده است. از اول بود و برای همه بوده است. در یک روایت می‌خواندم که: عمر یا یکی از اطرافیان او یک جسارت عجیبی به حضرت زهرا و امیرالمؤمنین کرده بود. حالا آن حضرت چه کار کند و چه بگوید؟ خیلی امیرالمؤمنین مظلوم بود واقعا خیلی مظلوم بود، بابا چیزهایی که آنها دیدند ما یک

صدم و یک هزارم آن را هم نمی شنویم. چه کار کنیم
ول کردیم و گذشتیم و ترتیب اثر هم اصلاً ندادیم.

ایشان همیشه به من می فرمودند که: دهان مردم
را تو نمی توانی ببندی، کار خودت را انجام بده یک
کسی خوشش می آید و یک کسی هم بدش می آید.
بعد ایشان برای من تعریف می کردند که ما که به
نجف رفتیم - اینها مسائلی است که آدم بداند خوب
است، برای خودش و زندگی خودش اینها اعتبار
می شود - می فرمودند: پدر ما، یک نفر را که اسمش
را نمی برم مأمور کرده بود که هر ماه فلان مبلغ را
برای آقا سید محمد حسین؛ به نجف بفرست. بله
امتحانات خدا عجیب است و برای هر کسی
امتحاناتی پیش می آید!! آن شخص چند ماه مبلغی را
می فرستاد و ما هم خیلی با قناعت زندگی می کردیم
- مرحوم آقا از آقایان شهریه نمی گرفت، ملاحظات
و مسائلی داشتند - یک دفعه دیدیم آن مبلغی را که
می فرستاد دیگر نیامد و ما در مضیقه قرار گرفتیم.
خلاصه ماه دوم نیامد، ماه سوم نیامد سه ماه، ما هم
که شهریه نمی گرفتیم، خلاصه معیشت خیلی تنگ

شد و با مشکلاتی این سه ماه گذشت در حالی که ما آن شخص را یک آدم خیلی منضبطی می‌دانستیم و از افرادی بود که در بنا و تأسیس مسجد قائم این فرد تأثیر داشت، یعنی زمین مال او بود. - اینها همه عبرت است که چطور آدم باید در این دنیا بی‌خود و بی‌جهت به کسی تهمت نزند حساب دارد، همیشه کلام را با تحقیق انسان انجام بدهد- بعد معلوم شد که دو نفر از مخدرات و منتسبین رفته‌اند پیش این آقا که تو چه نشسته‌ای داری برای فلانی به نجف پول می‌فرستی؟ نجف کجا، درسِ چی!! این سید به لبنان رفته و در آنجا یک ویلایی در کنار بیروت به آن داده‌اند و با دوستانش در لبنان خبر نداری که چه کسانی را در خانه می‌آورد حالا من آن تعبیراتی را سانسور کردم. این هم گفته بود عجب! گفته بودند این پول‌ها را که به واسطه سیدرضای خلخالی برای او به نجف می‌فرستی، سیدرضا خلخالی هم به لبنان می‌فرستد. و آقاسیدمحمدحسین الان آنجا هست. پول سهم امام را کجا می‌فرستی داری چه می‌کنی؟ آن آقا هم گفته بود پس اگر این‌طور است پس چرا

پول بفرستم و دیگر قطع کرده بود. حالا اعتماد به دو نفر از افرادی که نزدیک‌ترین افراد به انسان هستند آدم برایش وثوق و اعتماد پیدا نمی‌شود. آدم باید خودش تحقیق کند، یعنی باید نگاه کند که اصلاً به این آدم می‌آید؟ اصلاً به این آدم می‌آید؟ آخر عقل هم خوب چیزی است، آقا بلند می‌شوند به کنار مدیترانه می‌روند و به او ویلا می‌دهند؟! آن هم از چه کسانی که اطلاعات خوبی داشتند. اطلاعات ایشان هم اطلاعات سر به هوایی هم نبوده است چیزهایی که می‌گفتند، آنجا چطور است و چطور هست، انگار خودشان رفته بودند و دیده بودند که چه خبر است. شیطان است دیگر. ایشان می‌گفتند: از ایران سه ماه پول برای ما نیامد، بعد از سه ماه یک قضیه‌ای اتفاق افتاد - به طور اجمال در کتاب سر الفتوح^۱ مطالبی از این قبیل را آورده‌ام که مربوط به یکی از ارحام بود - که یک نفر به نجف آمد و از ما عذرخواهی کرد و گفتند حتی من تا گاراژ همراه او رفتم و این کرامت ایشان را نشان می‌دهد که چقدر

^۱ - سر الفتوح، ص ۳۲.

بزرگوار بوده‌اند. یک همچنین حرف‌هایی یک همچنین تهمت‌هایی و نه صرف تهمت بلکه به طور کلی مدت‌ها زندگی ایشان دستخوش این تهمت قرار گرفته بود. و دیگر ایشان از آن شخص پول را نپذیرفتند. آن شخص آمد و گفت من توبه کردم، غلط کردم آقا سید محمد حسین به خدا اینها به من این‌طور گفتند. ایشان گفتند بسیار خوب ما بخشیدیم. ایشان گفتند دیگر من از شما پول نمی‌گیرم و بگذارید ما در همان حال خودمان باشیم. تا اینکه او هم به رحمت خدا رفت، یعنی همان شخص معروف به رحمت خدا رفت. و به نحو دیگری خدا جبران کرد. ایشان می‌فرمودند خیلی مسأله سخت بود، خیلی قضایا بر ما سخت گذشت. گر چه مسأله به یک نحو دیگر شد ولی باز برای ما مشکلات همین‌طور بود تا قبل از این آخری که ما نجف بودیم؛ و آخر یک قدری بهتر شد. یک وقتی نقل می‌کردند که تو یک ساله بودی و شیر نداشتی من پول این که برای تو شیر بگیرم نداشتم. می‌گفتند گریه می‌کردی من از درس آمدم مادرت گفت که این

شیر ندارد هر چه ما این جیب را گشتم، آن جیب را گشتم پول پیدا نمی شد بعد گفتند که حالا قندآب به او بدهید بالاخره قندآب حدی دارد چقدر مگر قندآب بایستی به او داد. گفتند از خانه آمدم بیرون و دست حاج محمدصادق را گرفتم، ایشان آن موقع راه می رفت آمدم بیرون و رفتیم و یک نفر را در نظر داشتم که به او پول قرض داده بودم گفتم که بروم در منزل او که اگر به اصطلاح برایش میسور است آن بگوید آقا این پولی که قرض داده بودی، آن هم هیچی نگفت و به روی خودش نیاورد ما هم خداحافظی کردیم و یک نیم ساعت نشستیم و یک چایی خوردیم و بیرون آمدیم. گفتیم یا علی، این را هم که به او پول داده بودیم، چایی به ما داد و مرخصمان کرد خودت می دانی قندآب برای این غذا نمی شود خلاصه می گفتند آمدم منزل منزل سر کوچه بقال گفت: آقاسیدمحمدحسین کارت دارم یک نامه برایت از ایران آمده است نامه را گرفتم دیدم ده دینار در آن هست خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا معین جدمان، او فرستاده بود. خلاصه می گفتند از گریه تو

به یک نوایی هم رسیدیم. ده دینار آن موقع خیلی بود. می گفتند نظیر این مسائل خیلی اتفاق می افتاد. این یکی بود.

شما نگاه کنید ببینید انسان چه جور می شود که بیاید این جور به یک نفر تهمت بزند و بگوید فلانی به جای نجف رفته آنجا و رفیقش آقاسیدرضای خلخال، پولها را برای او به آنجا می فرستد یعنی چه؟. بعد خودشان این را فرمودند:

عزیز مصر به رخم برادران غیور ز قعر چاه برآمد
و به اوج آفتاب رسید

اینها همه برای انسان عبرت است. انگار یک پرونده ای است که برای همه می نویسند و امام و غیر امام ندارد. برای ولیّ خدا و غیر ولیّ خدا می نویسند. برای همه از این مسائل و از این پرونده ها می نویسند آدم باید خیلی این مسائل برای او استقامت روحی و استقامت نفسی بیاورد. بله، گفت:

نصیحت همه عالم به گوش من باد است از آن
زمان که نهادم بر آستان تو سر

نصیحت همه عالم به گوش من باد است، یعنی

حرف‌ها و مسائلی که می‌زنند و مطالبی که می‌گویند همه باد است چون همه بر اساس فکر و سلیقه خودشان با آدم برخورد می‌کند.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من
نجست اسرار من

بزرگان در صحبت‌هایشان و در کلماتشان و این قضایایی که از مرحوم آقا و دیگر بزرگان خدمت شما نقل می‌کنم نمی‌خواستم قصه بگویم می‌خواستم بگویم که ما هم باید همین‌طور باشیم. باید این مسائل را در خود پیاده کنیم، بالاخره جریاناتی به این نحو و به این کیفیت همیشه هست همیشه بوده و هر کسی یک حال و هوایی دارد. یک بنده خدایی جایی بود و پیش یک نفر کار می‌کرد ما یک مقداری با آن شخص مسأله پیدا کردیم، بعضی از روش‌ها را ما نمی‌پسندیدیم و طبعاً یک مقداری فاصله گرفتیم. بعد آن شخص رفته بود به یکی دیگر گفته بود این شخص که الان اینجا هست اخبار اینجا را به پیش فلانی می‌برد و حکم جاسوس فلانی را دارد. بدبخت بیچاره من که سالی یک بار این را نمی‌بینم.

چقدر آدم باید کوتاه فکر باشد؛ آخر در این مدت که با من بودی من را نشناختی، من دنبال سردر آوردن از کار تو و غیر تو هستم؟ خدا عمرت بدهد. این فلانی که اینجا هست خوب است که ما بیرونش کنیم چون اخبار اینجا را می برد. من اگر آن دو روزی که پیش بابای ما نبودیم ما اصلاً اسم تو و بابایت را هم یادمان می رفت. اینها میزان سطح بینش افراد را نشان می دهد. هر کسی از ظنّ خود شد یار من. معنایش این است. چون خودش در این حال و هوا است خیال می کند بقیه هم همان هستند. یک نفر از همین رفقا یک جایی آمده بود و دفترچه‌ای پر کرده بود از حرف‌هایی که راجع به من زده می شود. می گفت آقا یک دفترچه از دروغ‌هایی که راجع به شما گفته می شود آورده‌ام تا بگویم و شما مطلع باشید. گفتم همین‌طور باز نکرده ببر بیانداز در سطل و یک کبریت به آن بزن می‌خواهم هیچ اثری از آن نماند. برو جمع کن، خدا عمرت بدهد چه می‌خواهی بگویی؟ ما اینها را اصلاً به حساب نمی‌آوریم تا بخواهیم حرف آنها را گوش کنیم یعنی جدی به

حساب نمی‌آورم. اصلا در ذهنم خطور نمی‌کند، شما باور نمی‌کنید نمی‌دانم حال من را درک می‌کنید یا نه؟ اصلا من در مخیله من خطور نمی‌کند. الان گاهی اوقات که حرم مشرف می‌شوم یکی را که می‌بینم اصلا نمی‌شناسم که این کیست؟ اگر خودش بیاید سلام کند یا نکند می‌رویم اصلا انگار نه انگار. ذهن و فکر خودمان سر چیزها مشغول کنیم. آنچه را که بزرگان به ما فرمودند راه ما را در مسیر دنیا تعیین کنند بگذار هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند. حتی گاهی از اوقات با خودم فکر می‌کنم که نکند من در این ارتباطاتم برخلاف دستور آقا دارم عمل می‌کنم؟ حتی قضیه از این طرف است. آیا با آنچه که در بیمارستان ایشان به من فرمودند می‌خورد یا نمی‌خورد؟ یعنی آدم چوب دو سر چیز نباشد، از آن طرف بگویند می‌خواستی نکنی و بر اساس تخیلات و تصوّرات مردم چه داعی دارد که عمل کند. مگر انسان در این دنیا چقدر می‌ماند که بخواهد با این مطالب سر و کار داشته باشد. در این دنیا هر کسی بر اساس پرونده خودش حرکت

می‌کند. انسان نباید خودش را درگیر پرونده دیگران بکند مگر در جایی که تکلیف دارد و یا مسأله، مسأله فوق و بالاتر از تکلیف است آنجا مقام رفاقت واقعی است که ما این رفاقت‌ها را دیدیم آنجا ارزش این را دارد که انسان فکر بگذارد، وقت و زمان و مایه بگذارد. ارزش این را دارد. و الا در این دنیا هر کسی پرونده خودش را طی می‌کند چیزی که برای او در نظر گرفته شده است و مسیری که برای او تقدیر شده است را دارد می‌رود. مرحوم آقای انصاری مریض بودند. یک روز به مرحوم آقا می‌گویند که: این رفقا برای چه اینقدر دعا می‌کنند که ما در این دنیا بمانیم برای چه این قدر دعا می‌کنند؟ ما که غیر از زحمت و غیر از حرف و نقل و غیر از سختی در این دنیا چه دیدیم که بخواهیم در این دنیا استقرار و دوام پیدا کنیم، یعنی همان کسی که دعا می‌کند ایشان بمانند؛ همان شخص اگر پایش برسد دو تا رویش می‌گذارد و تحویل ایشان می‌دهد. دعایی که می‌کند آن دعا، برای سفره‌های برنج است. آن دعا، مال ظرف‌های خورشت است. می‌خواهد این ظرف‌های خورشت

باقی بماند، می خواهد گردش‌ها و بیرون رفتن‌ها و آمد و شدها باقی بماند، می خواهد سور و سات‌ها باقی بماند. اینها حرف‌های من نیست، تک‌تک این کلمات، کلمات مرحوم پدر ما است. یک روز ایشان به اخوی بزرگ‌تر می فرمودند که: - به حضرت عبدالعظیم برای زیارت رفته بودیم، لابد مطلبی اتفاق افتاده بود - فلانی خیال نکن اینهایی که دور و بر ما هستند اینها همه پیرو ما و پایدار و مستقیم و پابرجا هستند، تا وقتی که برنج‌های زعفرانی آقای سبزواری و چایی پررنگ و خوش طعم آقای بیات برقرار است اینها بال‌های خندان و چهره بشاش برخوردارند، وقتی که این بساط جمع شد آن وقت بین چند تا می آیند. به جای آن سفره برنج و خورش و کذا، اگر قرار باشد نان و سبزی و پنیر در سر سفره گذاشته شود ببینید چند نفر می آیند؟ اگر قرار بر این باشد که به جای آن چایی خوش رنگ - این را من دارم می گویم من اضافه می کنم، آن اولی از ایشان بود - و به جای آن برنج زعفرانی یک چیزی مثل اشکنه سر سفره باشد آن وقت بین چند تا می آیند. و اگر همین

سفره را جای دیگر بیاندازند و اگر آنجا قرار باشد که بگویند آقا باید این مقدار بدهی، آن وقت می بینید که چند تا می آیند؟.

یک آیه در قرآن راجع به صدقه آمد که هر کسی می خواهد پیغمبر را ببیند مفتی نیاید در بزند که: "یا رسول الله حدثنی" اول مایه بگذارد بعد بلند شود بیاید. چند نفر آمدند؟ یک نفر آمد آن هم فقط علی بود. معنایش این است که ای رسول خدا، ما کلام شما را به اندازه یک درهم قبول نداریم. یک درهم کار کردیم حالا بیاییم به شما بدهیم. مگر می شود! زحمت را من کشیدم پول را به تو بدهم چه کسی گفته است؟ کجایش انصاف است، کجایش مروت است؟ زحمت را من کشیدم پول را به تو بدهم این، جور در نمی آید. درست عین همین مطالب برای ما هم اتفاق می افتد صاف بگوییم. برای مرحوم آقا هم اتفاق افتاده است. یک جمله و یک کلام و یک مسأله و یک مطلب که انسان را زیر و رو کند و انسان را متحول کند و انسان را بپوش بدهد - نمی خواهم بگویم خدای نکرده افرادی که در اینجا هستند، مسأله به غیر از اینجا مربوط است و به این جمع ما ارتباط ندارد - ولی بالاخره فرق می کند به اندازه صد

هزار تومان، الان صد هزار تومان چقدر ارزش دارد، طرف حاضر نشد یک کلامی و یک مطلبی و یک چیزی که برایش قابل استفاده است؛ بها پردازد. بالاخره وقتی که آدم دکتر می رود چون پول می دهد، نسخه را هم از داروخانه می گیرد. اما اگر پول ندهد دکتر نسخه را در خانه بیاورد نسخه را روی طاقچه می گذارد. ولی وقتی که پول داد نسخه را می برد و عمل می کند نسخه را می برد داروخانه و عمل می کند. این مسأله هست. این آیات قرآن را خدا برای حکایت خدا نگفته است. آیات قرآن مال بینش ما و برای فهم ما آمده است. خدا در این آیه می خواهد این را بفرماید: تو که پیش رسول خدا می روی چه چیزی می خواهی یاد بگیری و چه چیزی می خواهی بفهمی؟ می روی پیش رسول خدا که رسول خدا تو را از دنیا بگذراند، از نفست بگذراند و عبور کنی، غیر از این است؟ می رود پیش رسول خدا که رسول خدا قیچی بردارد و تعلقات تو را قطع کند. معنایش این است، تعلقات را قطع کند این کار ارزش این را ندارد که در قبال این، اول بروی مبلغی را پردازی، یعنی کلام رسول خدا برای عبور تو از دنیا، اینقدر ارزش ندارد که صد هزار

تومان بدهی؟ چندی پیش منزل یکی از ارحام در تهران رفته بودم گله می کردم و شکایت می کردم که دیگر صله رحم برافتاده است، نمی دانم هر کسی دنبال خودش است، نمی دانم چرا نباید مجالسی باشد که ارحام بیاید همدیگر را ببینند. این بنده خدا خواست اعتذار کند که آقا دیگر تهران خیلی بزرگ شده تهران، تهران سابق نیست. گفتم: آقا جان اگر یک چک صد هزار تومانی داشته باشد، این آقایی که می گوید تهران بزرگ شده و نمی توانم خانه همدیگر بروم؛ آیا شش دور، دور تهران نمی گردد تا وصولش کند؟ این چه حرفی است می زنی؟ بگو نمی خواهیم. بله آقا، دیگر این فرهنگ برافتاده است، آن عرق دیگر نیست، آن حمیت دیگر نیست، آن اعتقاد دیگر نیست. و الا تهران بزرگ شده معنی ندارد. صد تومان که سهل است نصفش را پول کرایه می دهد تا اقلأً به بیست و پنج تومان آن برسد. بیست و پنج تومان خرج می کند و یک آژانس می گیرد ما را ببر آنجا تا به بیست و پنج تومان برسد. نه آقا قضیه این نیست، مسأله این است که آن فرهنگ دیگر نیست و یا اینکه هر کسی به کار خودش است. رفته بودم منزل یکی از ارحام؛ گفتم: به فلان کس سر زده اید؟

گفت بابا شما قم هستی و خبر نداری اینجا تهران است. گفتم: بینم فاصله بین منزل شما تا محل کارت چقدر است گفتم فاصله بین منزل شما تا منزل او که کمتر است چطور شده از محل کارت به خانه می آیی!! یک روز دیرتر بیا خانه و یک ساعت دیرتر بیا مخدره را ببین. بگو رفته بودم صله رحم و ثوابش را به تو می دهم، اینقدر هم غرغر نکن که چرا دیر آمدی خیلی خوب ثوابش مال تو باشد. کارت که تمام شد بلند شو بیا خانه و از این حرف ها هم به ما نزن و این چیزها درکت ما نمی رود و فایده ندارد. بعد می گویند که آقا نمی دانم شلوغ است، ترافیک است نمی دانم مسائل و مطالب و قضایا چیز دیگری است. بله، همه چیز تغییر کرده است. سابق این طور نبود. این آیات، آیات عجیبی است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَهُ ...** ﴿المجادله، ۱۲﴾ بله حالا آن را هم که به پیغمبر می دهد پیغمبر نمی برد بخورد. این از این طرف درمی آید و از آن طرف مسکین که ما شاء الله صف کشیده اند. از آن طرف درمی آید و از این طرف به آن فقیر و مسکین و محتاج می دهد.

تلمیذ: ببخشید، امثال کتبی که عرفا نوشته اند مثل عطار، یک داستان هایی است که برای بعضی

دست‌آویز است. مثلاً شخصی نزد بایزید آمده بود با آب زرد رنگی، گفت این چیست؟ گفت خدا را برای او توصیف کردن و دنیا را برای او توصیف کردم، آب شد این، همان است. اینها مکاشفه است، تمثیل است یا داستان‌هایی است که نقل می‌شود؟ و اصل نوشتن کتاب بر چه اساسی است؟

استاد: ببینید اینها مسائل و حکایاتی بوده است که در این گونه مسائل خصوصیت خود مورد را دارد. مجلس به نحوی بوده است که برای او این مسأله متمثل شده و تمثیل پیدا کرده است نه این که این قضیه بخواهد در همه جا و در همه افراد شیوع و نفوذ داشته باشد. مگر ما روایت نداریم و مگر در آیه قرآن نیست که ... **وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ ...** ﴿الحجرات، ۱۲﴾ و بر اساس این مگر روایت نداریم که آن دو تا زن که روزه گرفته بودند و غیبت کرده بودند رفتند پیش رسول خدا که ما روزه گرفته‌ایم و بر ما عطش و جوع غلبه کرده است اجازه می‌دهید که ما قبل از مغرب آب بخوریم؟ حضرت فرمودند شما چگونه روزه هستید در حالی که

گوشت میته خورده‌اید؟ وقتی که قی کردند لخته‌های خون و گوشت میته در دل آنها بود. این مکاشفه بوده یا واقع بوده است؟ واقع بوده است. در حالی که اینها میته نخورده‌اند فقط غیبت کرده‌اند ولی حالت نفسانی آنها در عالم برزخ و مثال، به گوشت میته تبدیل شده است و رسول خدا با اعجاز، آن حالت را برای اینها مجسم کرده و نشان داده‌اند. و برای آن صور مثالی، صور مادی تجسّد پیدا کرده است و تبدل به صورت مادی شده است به طوری که سایرین هم دیدند و اگر هم دست می‌زدند می‌دیدند که واقعاً وزن دارد.

این قضیه برای همین این اتفاق افتاده است چه اشکالی دارد؟ می‌گویید وقتی که من برای او دنیا را گفتم این، در یک حالتی قرار گرفت که نه این که الان این، این است بلکه حالت او و آن جنبه ذوب شدن او و از دست دادن نفسیّت و هویت خودش در اینجا به این صورت در این آب تجسم کرده است و به این کیفیت درآمده است. لذا عرض کردم که این کلمات همه قابل برای توضیح است و قابل برای

شرح است. اگر قرار به مسخره کردن باشد این روایت بیشتر باید مسخره باشد تا فرض کنید که یک همچنین مطالبی و همچنین مسائلی از عرفا و بزرگان. بعضی از عرفا به خاطر تنبّه و به خاطر تذکر مطالبی را ارائه می کردند البته نه برای همه بلکه برای اشخاص خاصی بعد او نقل می کند و این مسأله این طور شیوع پیدا می کند. و الا این حال بی جهت نبوده و بی جهت مطالب را نمی گفتند. بعضی از حکایاتی که را که اینها بیان می کنند یا مطالبی را که می گویند اینها خارج از مبانی شیعه است. آنها بر اساس تقیه ممکن است که گفته باشند چطور اینکه در خیلی از کتب داریم. تقیه در همه زمانها هست و فقط اختصاص به آن موقع ندارد در همه زمانها مسأله تقیه وجود دارد. ممکن است افراد گرفتاریهایی ایجاد کنند و یک مسائلی را ممکن است به وجود بیاورند.

یک وقتی من از مرحوم آقا شنیدم که ایشان گفته بودند که فلان شخص یک همچنین کسی است، حالا آیا با اجازه و دستور شما است؟ ایشان فرمودند:

نه خیر، بنده یک همچنین مسأله‌ای را نگفتم و اینها سر خود این کار را انجام داده‌اند. بعد ایشان به من فرمودند: فلانی بسیاری از این افراد که تو می‌بینی در اینجا رفت و آمد دارند خود آنها محل نظر نیستند به واسطه ملاحظاتی درب منزل را بر آنها باز کردیم، مثلاً اهل بیت اینها چیز هستند یا شوهرش چیز است و ما اگر درب منزل را باز نکنیم برای آن بنده خدا دردسر ایجاد می‌کند. همین الان هم برای خود بنده مسأله همین طور است و خیلی از موارد من ملاحظه آن شخص را می‌کنم و نظر روی یک شخص خاص ندارم. بابا خدا خیرش بدهد، یا به ملاحظه اهل بیتش یا به ملاحظه همسرش این رفت و آمد و ارتباط است. این را همه دارند و مشخص است که این یارو دارد چه می‌گوید و چه حرف‌هایی می‌زند. گاه نخوردند و متوجه هستند و خصوصیات این مسائل مشخص است.

یا اینکه اصلاً یک قضیه دیگری است و کاری به این مسائل ندارد و این مسأله در همه اوقات و زمان‌ها بوده است. این عرفا هم در کتب خودشان

ملاحظات بسیاری داشته‌اند آن مقداری که مربوط به این مسائل هست. الان همین افراد و همین آقایانی که در این زمان هستند بر مرحوم مجلسی و امثال ذلک و افرادی مثل ملا هادی سبزواری، اعتراض ندارند که چرا مدح و ثنای پادشاهان و سلاطین زمان خودشان را می‌کردند. حالا فرض کنید که زمانه عوض شده است همیشه زمانه به همین کیفیت بوده است. و اگر این مسائل نبوده حتی از این مقداری که به دست ما رسیده محروم می‌شدیم و زحمت ایجاد می‌کردند.

بعضی از اشتباهاتی که الان می‌کنند و خیال می‌کنند که بعضی از تعریف‌هایی که مرحوم آقا می‌کردند یا بعضی از کارهایی که یک جنبه چیز داشته است، در حالتی که ما می‌دانیم و ما که رفتار ایشان را می‌دانیم و از مطالب ایشان خبر داریم که چه بوده است اینها بر اساس مصالحی بوده و بعضی مصالح برای انسان روشن می‌شود و بعضی روشن نمی‌شود. هر کدام جای خودش را دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث درباره احرام و کیفیت آن، و اینکه حقیقت احرام، لوازم احرام، ملزومات احرام و آثار احرام چیست بود.

یک بحثی را فقها مطرح کرده‌اند که آیا احرام یک حقیقت بسیطه است و یا اینکه یک حقیقت مرکبه و ذات الأجزاء است؟ - البته من جدیداً مراجعه نداشته‌ام و از همان محفوظات سابقم در این زمینه عرض می‌کنم تا این که انشاءالله فردا این مسأله را ادامه بدهیم. - اگر قائل باشیم بر این که احرام یک حقیقت مرکبه است به این معنا که مجموعه‌ای است از اجزاء، مانند اجزاء صلاتیه که مرکب از ارکان و واجبات و مستحبات است که خلل در زیاده و نقصان ارکان، موجب بطلان است منتهی خلل در واجبات آن، سجده سهو لازم است و مستحبات هم که به جای خود است. چطور اینکه در روایات داریم که: "أوله التكبير و آخره التسليم" این صلات عبارت است از یک همچین واقعیتی که به این کیفیت در

۱ - "عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتِتَاحُ الصَّلَاةِ الْوُضُوءُ وَ تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ" (الكافي ج ۳ ص ۶۹).

اینجا تعریف و تجلی کرده است. این مسأله در مورد نماز مطرح نشده است که آیا نماز یک حقیقت بسیطه است و یا اینکه یک واقعیت مرکبه و ذات الاجزاء که اجزاء آن عبارتند از حمد و تسبیح و بسم الله و رکوع و سجود و اذکار و من حیث المجموع این را صلات گویند؟ همچنین در مورد صوم هم مسأله به همین کیفیت است که آیا صوم عبارت است از امساک نسبت به موارد خاصه و یا این که اصلاً جهت امساک در آن نیست بلکه یک حیثیت دیگری دارد که امساک محقق و مکوّن و معین اوست که در خارج به آن عینیت می‌دهد به این صوم می‌گویند؟. در مورد احرام این مسأله به طور صریح بیان شده است که احرام آیا یک واقعیت و حقیقتی است که دارای تلبیه با الفاظ مخصوصه، نیت امساک از محرّمات و مبطلات احرام و لوازم و ملزومات احرام و نیت عدم اقدام به آنچه را که شارع در موقع احرام آنها را بیان کرده است که عبارتند از عدم جواز رؤیت در مرآی و استعمال عطر و امثال ذلک، همراه با لبس ثوبین در رجال و لبث خاص در نساء، یعنی احرام عبارت

است از نیت امساک از محرّمات، محرّماتی که در غیر از احرام آنها محلّلات بودند؛ مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ اینها را احرام می‌گویند؟ به طوری که اگر انسان به یکی از این اجزاء اخلاصاً وارد کند احرام او منعقد نمی‌شود. فرضاً اگر تلبیه نگوید احرامش اصلاً منعقد نمی‌شود یا اگر لبس ثوبین نداشته باشد و یا نیت ترک محرّمات را اگر نداشته باشد احرام او منعقد نمی‌شود. چون فقها در اینجا فرموده‌اند که احرام عبارت است از نیت ترک محرّمات احرام این می‌شود احرام که در اینجا دو قول است چون بعضی از فقها فرموده‌اند که احرام عبارت است از همان *صِرْفِ النِّيَّةِ*، صرف نیت بر ترک محرّمات. لکن مطلب جدیدی را می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم که به طور کلی دیدگاه فقیه باید از آنچه را که ما در مسائل می‌بینیم و به تجزیه و تحلیل این گونه مطالب می‌پردازند بالاتر برود.

نیت احرام را یک جوهر بسیط می‌دانند که هویت این جوهر بسیط عبارت است از همان نیت بر ترک محرّماتی که شارع بیان کرده است از قبیل: جماع،

عطر، نزع شعر، نظر بر مرآی، صید و امثال ذلک از اموری که شارع اینها را حرام کرده است و در روایات هم هست که به آنها یا می‌پردازیم یا جایی برای پرداختن به آن مسائل ندارد، یعنی احرام نفس نیت بر ترک حرام است. بنابراین کسی که در موقع لبیک، احرام می‌بندد و نیت احرام می‌کند، معنای احرام^۴ ای کففت^۵ نفسی عن ارتکاب المحرمات المرتکضی یا عن ارتکاب المعصی فی لسان شارع. پس احرام مساوی است با نیت بر ترک این مسأله و ترک این محرماتی که شارع در اینجا گفته است. پس من در اینجا نیت می‌کنم که نظر به مرآی نکنم و عطر استعمال نکنم، نیت می‌کنم، نیت می‌کنم، نیت می‌کنم؛ اینها عبارتند از احرامی که شخص می‌بندد. بنابراین من این را می‌گویم: شما که الان در روز سه شنبه در مدرسه فیضیه نشسته‌اید می‌توانید محرم شوید؟! چون شما می‌گویید که نیت احرام همین است، یعنی نیت بر ترک من باب مثال ترک استعمال عطر و صید و امثال ذلک، این است؟! پس چرا یک همچنین مسأله‌ای در ما محقق نمی‌شود چرا یک

همچنین چیزی نمی‌آید؟ آیا شرایط زمان و مکان در این قضیه دخیل است، یعنی چون اینجا مسجد شجره نیست این حالت در ما به وجود نمی‌آید؟ اگر الان به جای مدرسه فیضیه مسجد شجره بود پس همین که ما در مسجد شجره داریم انجام می‌دهیم باید برای ما محقق شود. اگر الان ما در اینجا نیت بر ترک عطر و نظر بر مرآی و اینها بکنیم پس ما محرم شدیم؟! این چه نکته‌ای هست که به این نکته توجه نشده است؟ حالا اگر در مسجد شجره باشیم و نیت کنیم بر اینکه نظر به مرآی نکنم آیا محرم شدیم؟ آنهایی که می‌گویند احرام عبارت است از امر مرکب آنها که خیلی کارشان زار است، یعنی اگر شخصی دو تا حوله یکی به کمر و یکی به دوش ببندد بعد هم نیت بر لبیک کند و بگوید: "لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک" لبیک گفتن لبیک است دیگر چه فرق می‌کند چه آنجا بگویید و چه اینجا بگویید! هر دو لبیک است هر دو یک مسأله است تفاوتی در اینجا ندارد. چرا شما حالت احرام را در اینجا حس نمی‌کنید در حالتی که اجزاء احرام محقق

شده است؟ یا اینکه بنابر رأی افرادی که نیت احرام را بسیط می دانند و نیت بر ترک را کافی می دانند. فرضاً من الان نیت بر ترک محرّمات احرام می کنم باید محرم شوم. چرا مسأله این طور نیست و واقعیت احرام انجام نمی شود و چرا در خود تحوّل و دگرگونی نمی بینیم؟ این تحوّل و دگرگونی در خود ندیدن ناشی از چیست؟ این همان نکته ای است که می خواهم به آن اشاره کنم. چه در احرام چه در صوم چه در کل حج و چه در صلوات که "اوله التکبیر و آخره التسلیم" است، در تمام اینها حقیقت عبادت، حقیقت بسیطه است و نفس عبادت عبارت است از ورود در فضای جنبه ملکوتی عبادت. وقتی که شما در موقع تکبیر می گوید: الله اکبر، چه حالت و چه وضعیتی به نفستان می دهید؟ این آن نکته ای است که از آن مغفول است، یعنی بردن در فضای حضور عند الله و عند رب و المعبود، و آن حضور با این شرایط و با این آداب و افعال و اذکار محقق می شود. آن حضور است خود همان حضور یعنی وقتی که این حضور را مصلی در ابتدا احساس می کند آن حضور

خاص، عبارت است از همان حقیقت صلاتیه. آن حقیقت صلاتیه تحقق خارجی آن با تکبیر و تحمید و رکوع و سجود و امثال ذلک است، اما خود آن حقیقت صلاتیه دیگر نمی‌تواند مرکب باشد

پس این که ما در روایات داریم که: *اوله التکبیر و آخره التسلیم آن محقق خارجی و آن حقیقت صلاتیه است* که باید در ابتدایش تکبیر باشد تا اینکه آن حضور با کیفیت خاص و با حمل خاص و حالت خاص، تحقق پیدا کند. نه با فحش و سب و دشنام و حرف‌های لاطائلات. این جور حمد خدا را بجای بیاور و این جور حضور را محقق کن، این جور عبودیت خودت را در سجود عرضه بدار، این جوری تواضع خودت را در رکوع به خدا نشان بده. تمام اینها ملزومات یا لوازم این حضور هستند که آن حضور عبارت است از حقیقت بسیطه واحده غیر مرکبه. این محقق و این حضور و این پرداختن به لوازمات است، اما آن خود آن حقیقت صلاتیه یک حقیقت بسیطه غیر ذات الاجزاء است که جزء ندارد، تکبیر ندارد، بسم الله ندارد، رکوع ندارد، سجود ندارد، تشهد ندارد. چرا؟ چون معنا ندارد که در آن حضور یک ترکب و جزئیتی قائل شوید. آن عبارت

است از ارتباط بین انسان و بین پروردگار، منتهی در آن ارتباط خط و مشی قرار داده شده است که باید مصلی آن ارتباط خودش را با این خط و مشی نه سر خود که به جای دو رکعت بگوید حالا حال خوشی پیدا کردم چهار رکعت بخوانم - بی خود حال خوشی پیدا کردی - یا به جای سه رکعت مغرب بگوید می خواهم پنج رکعت بخوانم - بی خود حال خوشی پیدا کردی - آن حضور را باید با سه رکعت در خارج محقق کند. ولی نفس عبادت عبارت است از یک امر بسیط، همین مسأله در مورد صوم هم هست، صوم عبارت از چیست؟ بعضی می گویند امری است مرکب از کف نفس از محرّمات و مبطلاتِ صوم. و بعضی می گویند نفس نیت عبارت است از نیت بر ترک، در حالتی که وقتی من یک روز را ترک کنم به خاطر رژیم غذایی که به من گفته اند امروز نباید آب بخوری و نباید غذا بخوری، آیا در خودم آن حالت صوم را می بینیم؟ نه نمی بینیم اگر الان به من بگویند که اشکال ندارد در این ساعت قرص و دوایت را بخوری می خورم. پس صرف گرسنگی را صوم نمی گویند و صرف کف نفس صوم نیست چون کف نفس مساوی است با صوم

جوع و صوم عطش و کف نفس از ماء و از اکل
طعام، این کف نفس را صوم می‌گویند!؟ نه بلکه
صوم عبارت است از حقیقی بسیطی نورانی
روحانی تجدها الانسان فی النفس عند ملاقات
الرب، که این حقیقت نورانی روحانی این حقیقت با
نماز فرق می‌کند یعنی انسان در نماز یک جور
احساسی برای او پیدا می‌شود و در صوم یک
احساس دیگری برای او پیدا می‌شود. احساس
انسان در صوم همین احساس تهی شدن و خالی
شدن از تعلقات مادی و جسمانی است که انسان
خدا را بدون ارتباط با ماده احساس می‌کند بدون
خوردن و بدون آشامیدن. آیا تا به حال به این چیزها
فکر کرده‌ایم که چرا در صوم چیز نخوریم؟ خدا
خواسته به ما گرسنگی بدهد بگوید رژیم بگیرید.
نیت کردن یعنی چه؟ این نیت در اینجا چه نقشی
دارد؟ این که در ماه رمضان باشد چه نقشی دارد؟
آن حالتی را که برای صائم پیدا می‌شد آیا همان
حالتی است که شخص دارد رژیم می‌گیرد همان
است یا این که نه؟ وقتی که شما رژیم می‌گیرید خدا
را در نظر ندارید، حضور خدا را در نظر ندارید.
می‌خواهید بگویید چطور الان که غذا می‌خورم برای

رساندن نفع به بدن است همین حالت در هنگام رژیم با عدم غذا خوردن نفعی به بدن می‌رسانم، بنابراین خدا اینجا کاره‌ای نیست، خدا در اینجا مطرح نیست، حالت روحانیتی در اینجا مطرح نیست، حالت نورانیتی مطرح نیست. لذا همین الان اگر دکتر بگوید که این مقدار از آب را می‌توانی بخوری شیر آب را باز می‌کنی و می‌خوری. هیچ چیزی مطرح نیست بلکه یک حالت عادی است. دیروز این حالت عادی برای ما بود امروز این حالت عادی است هر دو حالت عادی است منتهی دو حالت مختلف است. ولی در مورد صائم این‌طور نیست صائم بودن عبارت است از تلبس به لباسی که آن لباس او را معرای عند الله مع قطع تعلق عن المادی و المادیات درمی‌آورد که لازمه آن قطع تعلق این است که با مشتیهات نفسانی خداحافظی کند و با لذات نفسانی خداحافظی کند و با اشتغالات مادی خداحافظی کند. لذا در مورد صائم داریم که اگر صائمی غیبت کند صوم او از بین می‌رود اگر صوم ظاهری به جای خود هست ولی باطن آن دیگر نیست. چرا؟ چون یک تکه از قطع تعلقات برای او حاصل شده است که عبارت است از شرب ماء و اکل طعام. اما غیبت

کردن، حرف گزاف زدن، حرف بیهوده زدن، اوقات را به بطلت گذراندن؛ همه اینها با آن حقیقت بسیطه منافات دارد، همه اینها با آن فضای روحانی حضور منافات دارد. لذا حضرت می‌فرمایند به آن دو زن بگویند که قی کنند و ببیند آن غیبتی که کرده‌اند آن غیبت در آنها ایجاد افطار کرده است و اینها روزه نبودند و غذا خورده‌اند منتهی با این لب و دهان ظاهری نخورده‌اند آن غذا را با کلام ظلمانی و با کلام خبیثانه و با کلام ظلمت‌گونه خورده‌اند. آن کلام را مبدل کردند به غذایی که در معده آنها قرار گرفته و آن روحانیت حضور خاص صیام را در آنها از بین برده است. پس اینجاست که ما متوجه می‌شویم اینکه می‌فرمایند: باید صوم خاص الخاص گرفت یا اگر نمی‌توانیم خاص الخاص بگیریم که مربوط به انبیاء است که همان "تحفظ عن اضطراب سرّ هو صوم الانبیاء" آن را اگر نمی‌توانیم بگیریم اقلّاً صوم خواص را بگیریم که فکر خود را و خطورات خود را از خطورات شیطانی دور و کلام خود را از کلام شیطانی دور و رفتار خود را از رفتار شیطانی دور نگه داریم که این صوم، صوم خواص است. مضافاً بر کف نفس از مأكولات و سایر موارد و

همین مسأله در مورد احرام است. چرا اگر ما الان لبیک بگوییم محرم نمی شویم مگر لبیک مساوی با احرام نیست چرا اگر ما نیت کف نفس از محرمات احرام کنیم و اگر ما نیت کنیم که امروز در روز سه شنبه تمام محرمات احرام را اتیان نکنیم، محرم هستیم؟ به محرم چه مربوط است، به احرام چه مربوط است این یک طریقی است و یک برنامه‌ای است و یک مراقبه خاصی است. اتفاقاً در احرام نباید عطر زد در حالی که عطر زدن در غیر احرام مستحب است. باید عطر زد و سایر مسائل و مستحبات را انجام داد. این حرف‌ها چیست؟ این مسائلی که آنجا برای مُحرم، مورد خاص است ولی اینجا این‌طور نیست و چیزهایی که ما امروز می‌خواهیم ادای حجاج را دریاوریم لبیک اللهم لبیک، یک حوله اینجا می‌اندازند و یک حوله هم آنجا می‌اندازند، ادا درمی‌آورند این کار خیلی بی‌خودی است. آخر شنیده‌ام بعضی آنجا ادا درمی‌آورند محرم نیستند ولی ادا درمی‌آورند حوله می‌اندازند و مثل بقیه، لبیک می‌گویند همه هم نگاه می‌کنند. می‌گوید بنده نذر کردم که در منزل خودم

احرام ببندم. آن افراد هم قبول می کنند چرا چون همه ما ظاهر بین هستیم و باطن که نداریم و اینجای ما هم که نمره نمی اندازد که این دروغ و کلک است. تقلب است. تقلب هم که خیلی زیاد است. کلک و دروغ الحمد لله خیلی عالی و شایع شده است. ما هم بلدیم ما هم برمی داریم دو تا حوله می اندازیم و خودمان را به شکل حجاج درمی آوریم حجاج قلبی قلبی قلبی که امام باقر علیه السلام به ابی بصیر فرمودند ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج^۱ نگاه کن بین در این صحرای عرفات چند تا حاجی واقعی است و چند تا حاجی قلبی است. اوه نگاه کرد دید کرده و خنازیر ای داد کرده و خنازیر!!؟ بله. ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج اینها در اینجا هستند و ادا درمی آوریم. ادا در آوردن که کار ندارد همه بلد هستند ادا بیاورند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه

روی شود هر که در او غش باشد

تا برای انسان امتحان نیاید نمی فهمد که اینجا چه

خبر بوده است. نمی فهمد بیست سال در بی خبری

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۶۱.

به سر می برده است، سی سال در بی خبری به سر می برده است. بالاخره خوب است یک چیزهایی پیش بیاید تا انسان متوجه نکات ضعف شود.

مسأله احرام این است، یعنی آیا ما محرم شدیم؟ نه. چون ما در آن فضای روحانی خاص قرار نگرفتیم. وقتی که شخص محرم، می گوید: لبیک، خود را در یک فضای خاص احرام می برد، یعنی ورود در حرم پروردگار ورود.

درباره روزه، عطر زدن کراهت دارد؟ نه. عطر زدن کراهت ندارد. روزه دار می تواند عطر بزند چون با روزه منافات ندارد البته بو کردن گل هایی که عطری دارند که موجب می شوند گرسنگی انسان کم شود مثل گل نرگس و امثال ذلک، این کراهت دارد گل مریم باعث می شود که آن حالت گرسنگی در انسان تأثیری در غده هیپوفیز به وجود می آورد و آن بی میلی برای انسان به وجود می آورد و انسان گرسنگی را احساس نمی کند. مثل قرص هایی که ضد اشتها هستند که برای رژیم می خورند و اینها یک تأثیراتی در هیپوفیز به وجود می آورد و آن باعث

می‌شود که ترشحات معده پیدا نشود و اسید تولید نکند و انسان احساس گرسنگی برای او پیدا نشود. اینها کراهت دارد و نباید استفاده کند حتی گرسنگی را هم باید انسان متوجه شود، یعنی گرسنگی را بایستی انسان احساس کند.

محرم الان که می‌گوید: لبیک، یعنی خود را در آن حرم و در آن حالت خاص بی‌تعلقی قرار می‌دهد. لذا در مورد صائم نداریم که صائم دو تا لباس احرام بپوشد چون کیفیت حالت روحانیت تفاوت می‌کند. در مورد مصلی نداریم که مصلی دو تا لباس احرام بپوشد اما در مورد محرم داریم دو لباس، یعنی در حالت قطع از همه تعلقات قطع از همه تعلقات حتی از آن تعلقات مفید و ارزشمند باید بیرون بیایی و از آن تعلقات باید خارج شوی. عطر زدن تعلق است. رسول خدا یک سوم مصارف خودش را صرف عطر و عود و این مسائل می‌کرد ولی همین رسول خدا در موقع احرام عطر نباید بزند اگر بزند باید کفاره بدهد. چرا؟ چون آنجا باید در عدم تعلق و بی‌رنگی وارد شد.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با

موسی در جنگ شد

منظور از موسی با موسی، یعنی عالم کثرات.

در آنجا باید احرام بی رنگی را بست. شما ببیند نوع

آن حضور در اینجا با حضور در نماز تفاوت کرد.

حضور در نماز حالت بی رنگی ندارد یک فضای

دیگری دارد. حضور در صوم حالت بی رنگی و بی

تعلقی را ندارد یک فضای دیگری برای خودش

دارد. اینجا آن حضور بی تعلقی که در حرم پروردگار

است و عریاناً اگر حالا چیز هم نبود مسأله‌ای نبود،

خدا می گفت آن دو تا را هم بردارید و لیکن بالاخره

این را دیگر نمی شود این یکی را فاکتور گرفته و الا

می گفت اصل قضیه **وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا**

مُكَاءً وَ تَصَدِيه ... ﴿الأنفال، ۳۵﴾ همان طوری، البته

آنها هم که این کار را می کردند روی حساب

می کردند آنها می خواستند لباسی را که با آن گناه

کرده اند آن لباس نباشد، یعنی گرچه غلط بود ولی

تفکر آنها این طور بود. این احرام است، یعنی ورود

در حرم خدا که آن حرم هیچ رنگ و تعلقی ندارد

عالم عماء است، عالم وحدت است، عالم هوهویت است، عالم لا اسم و لا رسم و لا کیف و لا کم است، عالم عدم هیچ گونه تعلقات چه تعلقات ممدوحه چه تعلقات غیر ممدوحه است. این حالت را اگر شخص محرم در هنگام لبیک به نظر بیاورد که من وارد در عالم بی رنگی و عالم بی تعلقی شدم و این حالت را تا آخر حفظ کند نه این که برای سر جای نماز با آن حرفش شود یا اینکه در اینجا نشستن و یا در آنجا نشستن حرفش شود و یا برای سوار اتوبوس شدن و این صندلی و آن صندلی نشستن حرفش شود و یا این که مثل آخوندهای کاروان که می گویند: اینجا را عکس بردارید آنهایی که دستگاه فیلمبرداری دارند فیلمبردای کنند مواظب باشید، از اینجا بگیری فوت نکنید این عکسها را داشته باشید وای وای وای. پیغمبر هم با خودش دوربین عکاسی داشت و دوربین عکاسی با خودش می آورد؟ امام صادق با خودش دوربین عکاسی می آورد؟ بله ما کجاییم آنها کجا! این حالت بی تعلقی را که شخص در هنگام لبیک در خودش وارد کرد خودش را در آن حریم

عماء که لا بیاض و لا سواد - البته آن سواد به خاطر
عدم بیاض است - و لا عَرَض است وارد می کند که
ابیضیت و اسودیت و اصفراریت و احمراریت و هیچ
نوری، هیچ رنگی، هیچ تعلقی، هیچ طعمی، هیچ
عطری، هیچ هیچ هیچ نیست اگر انسان خود را در
آن فضا وارد کند آن می شود احرام. پس حالا
فهمیدیم یک حقیقت بسیط است ولی حقیقت
بسیطه نیت بر ترک اینها نیست. ورود در فضای عدم
تعلق و حریم توحید و احدیت نه واحدیت، در
احدیت که وارد می شود آن وقت ظهور واحدیت
یکی یکی پیش می آید که اینها مال مراتب بعدی
است. پس احرام چیست؟ احرام بسیط است و
مرکب نیست. آن احرام یک لوازمی دارد که انسان
بایستی ترک عطر و جماع کند نباید صید کند و امثال
ذلک از این مسائلی که هست.

اینها همه لوازمش است کاری به آن احرام ندارد.
لذا اگر شما در آینه نظر استقلالی کردید اشکال
ندارد و احرام باطل نیست اما اگر نظر آلی بکنید
احرام باطل می شود. چرا؟ چون نظر استقلال

منافاتی با عدم تعلق ندارد اما اگر نظر آلی کردید که خودتان را در آن ببینید این باعث می‌شود که کار حرام است و کفاره تعلق می‌گیرد ولی اگر خواستید یک عدد آینه بخرید و بخواهید موجش را ببیند چه اشکال دارد در اینجا نظر می‌شود نظر استقلالیه. به نظر استقلالیه به آینه نگاه کردن اشکال ندارد، آن که اشکال دارد نظر واسطی و نظر آلی است.

این حالت که فضای خاص ورود در احدیت الذات و عدم تعلق است در آنجا نباید عمامه گذاشت چرا نباید عمامه گذاشت، بزرگان در مکه عمامه نمی‌گذاشتند. حالا در مدینه می‌گذاشتند چرا؟ چون فضای مکه فضای توحید است و عمامه شأن من شوون انسان است و ذو شخصیه و محقق شخصیت است، لذا بزرگان عمامه نمی‌گذاشتند و یک عرقچین می‌گذاشتند تا مثل بقیه باشند و تفاوتی نکنند اما در مدینه فرق می‌کند سایر جاهایش متفاوت است. در مکه تفاوت نیست همه یکی هستند. وقتی همه در مسجد الحرام می‌آیند نه، در مسجد الحرام همه باید یکسان باشند همه باید یکنواخت باشند و هر کاری

که انسان بتواند خودش را مانند بقیه بکند باید انجام بدهد.

اگر عمامه ندارد یک قبایی بپوشد یا یک عبایی بپوشد، آن عبا چند هزار دلار قیمت داشته باشد دلار که مال آمریکا باشد یا مثلا خصوصیت آن چه باشد، نه. اینها همه کار عمامه را می‌کند. یک دشداشه بپوش بیا خودت را راحت کن، چند روزی یک دشداشه یک لباس عادی بپوش. جوراب پوشیدی نپوشیدی آنجا خیلی مسأله ایجاد نمی‌کند یک چند روز مزه وحدت را بچش، طوری نمی‌شود یک چند روز مزه بی‌تعلقی را تجربه کن. نشسته بودم من در چیز دیدم یکی از این آقایان آمد یکی از همین آقایانی که خلاصه امروز این زمانه جزو...! وارد شد در مسجد الحرام و خلاصه مایل بود که همه به او سلام کنند شیخ بود بله شیخی بود با دو یا سه نفر دیگر، انگار تنهایی نمی‌شود به مسجد الحرام بیاییم؟ ما دست بر نمی‌داریم از این بیا و بروهایمان. تنهایی اگر بیایم یک چیزی می‌شود. نمی‌شود ما تنها جایی برویم؟ تنها پیش خدا برویم؟ حتما باید دو تا اینجا

و شش تا آنجا و ده تا عقب و این دور و بر ما و عقب
ما را داشته باشند.

تا این که ایشان آمد و هی از جلوی افراد هم
می آمد یک نگاه هم می کرد حاج آقا سلام علیکم و
رحمی الله فلان عبای خیلی خوب و نازک و عمامه
سفید. بیچاره ایرانی ها نشسته بودند بین کعبه و بین
عمامه هیچ تفاوتی نمی گذارند هر دو یکی است چه
به کعبه نگاه کنی و چه به جمال آقا نگاه کنی برای او
یکی است. اینهایی که نشسته بودند بلند شدند همه
رفتند پشت سر آقا نشستند، آقا آن گوشه شروع کرد
به معرکه گرفتن. این است مسجدالحرام این است.
عمامه را بگذار کنار و عبایت را در بیاور و یک لباس
پوش که کسی نفهمد یواش بیا و یواش برو، تنها دو
دقیقه به خودت فکر کن، بیچاره بدبخت فکر کن دو
دقیقه به روزگار، دو دقیقه به کارهایت، دو دقیقه به
روش و برنامه ات، دو دقیقه به حرف هایت، اینجا هم
بله! هان این جا هم بله! اینجا هم جای این
حرف هاست؟ اینها چیزهایی است که باید ما مورد
توجه قرار بدهیم.

علی کل حال این مسأله امروز روشن شد که احرام عبارت است از یک هویت بسیطه که نه ذات الاجزاء است و نه این که خود او نیت بر اقدام اجزاء و کف از اجزاء است هیچ کدام؛ بلکه عبارت است از یک حقیقت نورانیّه خاص که انسان در حال احرام این حقیقت نورانیّه را بر خود وارد می کند و خود را در این حقیقت نورانیّه خاص قرار می دهد منتهی برای تحقّق این حقیقت نورانیّه باید از یک مسائلی انسان کف نفس کند و یک مسائلی را اتیان کند که آن ربطی به احرام ندارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ